

ناقص کمال بیگ



شاعر شهیر بزرگ ناقص کمال بیگ
در سال ۱۲۵۶ هـ در قصبه (تکفور تافی) متولد
و منسوب بیگی از خاندانهای باحساب و نسب ترک
میباشد شهرت شاعری او از سن هفده سالگی
بواسطه اشعار و قصائد حماسی و فخری اوست
که روح سنی و عمل را بملت خود تزئین میکرد.
وفاتش بسال ۱۳۰۶ هجری قمری روز هشتم
ربیع الاول است.

از تصانیفش به نثرات آتیه ذکر خواهیم داد
فی الحال یک بار چه منشور او را از کتاب جلال الدین
خوارزمشاه از زبان هندوستانی ترجمه و بطور
نمونه به پیشگاه ناظرین میگذاریم.

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جلال الدین خوارزم شاه

همینکه اخگر جنگ رنجک قتال راشعله و رساخت ، از آثار برا گندگی در صفوف لشکریان
مالرزشی پیدا شد - در اولین مهاجمه جیش مایان بفلاکت منجر شد ، وقشون مامتشر گشته
شکست یافت ، برای دختران ، وبالخصوص همچو مایان که نواز کنار مادر جدا شده باشیم ،
این چه روز بود ؟ بفکر شمانمی کنجد ، به هر سواریکه نظر میکردم یک مجسمه هلاکت بود
که بسویم دوان دوان میشتافت ، هزاران نیزه ، وتیغهای ، یشمار بر پدرمن هجوم

آورده بود تراو از بسیار جاها سوراخ ، والبسه شان از قطرات خون پوست کلدان مینمود . تیره گی فضای عالم را فرا گرفته ، غرش رعد بسان جهنم که آفریده غضب خدا باشد مدهشانه طنین انداز بود ، تندر به غرش و برق به دوش مانند اژدهای آتش نفس بدریدن و شقیدن ابرها هر لحظه وحشت مارا می افزود گاهی بدرخت می افتاد ، و گاهی کدکام زاغ را بال و پر می سوخت یا بر طائر سیاهی غلطیده خاکسترش می ساخت ، چنین می نمود که جوشن بندان زره پوش جگر خود را نیز از آهن ساخته در گرفتن جان ها سبقت به عزرا تیل می ورزند ، هر یک جان دیگری را به نهایت حرص و بغایت خشم بگرفتن بود گویا که جان خود اوست که پس میگیرد ، تیر و شمشیر ، خنجر و نیزه ، گرز و منجنیق ، آتش و صاعقه میبارید ، در آن عرصه زد و خورد برادر های خود را دیدم بضر بهائی تیغ پاره پاره شده و شناخته نمیشدند که از کدکامین مخلوق اند ، مادر بیچاره و مهجور و سائر پرستاران بسرفروشی و جان سپاری مشغول ، کنیزکان را دهشت بیهوش کرده ، خیمه را طوفان یکسو برکنده ، اجساد از باران و تگرگ بسان برگ بیدمیلرزیدند ، این غلط است ، که آدم بوقت خوف و بیم میبرد ، زیرا اگر این مسئله اندکی هم بصواب مقرون میبود خودم در آن روز چرا زنده می ماندم ؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بلی ، یاد دارم در آن محاربه قویتم ، و قیامت مستقیم ، شمارا دیدم ، و قتی که هجوم آوران لشکر یان مارا بر جعت مجبور گردانیده جانب خیمه من تقرب نمودند باران نیزه ها باریدن گرفت ، سرهای سرفروشان به تنه یکدیگر تصادم مینمودند و دور چادره چرخ میخوردند من بهر آن منتظر عزرا تیل بودم که ناگاه باد دامن گردرا چاک نموده فضا را بر من روشن ساخت ، غبار که فرونشست از آن ابر تیره ، و گرد خیره ما هتایی درخشید ، فی کالجهره هویدا شد .

مترجم مدیر انجمن